

ناراحتی ها و بیماری های زنانه در زندان

فرحناز روشن

کمتر زن و دختری ست که در روزها و هفته های اولِ بازداشتش، دچار خونریزی نشده باشد. معمولاً، این خون ریزی یا ناشی از تگّان های شدیدِ روحی و فشارهای زیادِ عصبی ی هنگامِ بازداشت است؛ یا ناشی از ضربه های مشت و لگدی که پاسداران و بازجویان به بدنِ زنِ زندانی وارد می کنند. در این بین بیشترِ زنانی که سه چهار ماهه حامله اند، بچه شان را از دست می دهند. در هر صورت، نوارِ بهداشتی و تعویضِ لباسِ زیر، نیازی مبرم می شود.^۱ به ترتیبی باید این نیاز را به بازجو - که مرد بود- می فهماندی. اما فرهنگِ سنتی-مذهبی ی حاکم، طرح مسئله را دشوار می کرد؛ چه، می دانستی که بازجوی بهانه جو و زن ستیز، این درخواست را به وسیله ای برای توهین و تحقیرت تبدیل می کند. پس خیلی وقت ها ترجیح می دادی که مشکل را مطرح نکنی و چشم به راه پاسدارهای زن بمانی، که اندک شمار بودند.

سلول های زنانِ بندِ ۲۰۹ اوین که من هم در آن جا بودم، با پرده ای برزنتی از راهرو جدا می شد. پاسدارهای زن و توّاب هائی که در این بند کار می کردند، هر بار که از مشکلات آگاه می شدند، فقط یک نوارِ بهداشتی به تو می دادند. خون ریزی اگر شدید بود، ظرفِ چند ساعت نوار از حیز انتفاع می افتاد. پس دوباره ناچار می شدی که از بازجوهای مرد یا نگهبانانِ راهرو سراغ پاسدارهای زن را بگیری. یک بار وقتی برای بار دوم به نگهبانِ مرد گفتم که می خواهم پاسدار زن را ببینم گفت: «چیه؟ تو که همین الان رفتی پیش خواهرها.» گفتم: «کار دارم، مرا

۱- "لباس زیر" اصطلاح کلی ی بود که در بند عمومی رواج داشت. به شورت، "لباس زیر پائین" می گفتیم و به گُرست، "لباس زیر بالا". این طور به نظر می آمد که این اصطلاحات محبوب تر و برای استفاده در جمع مناسب تر باشند. و جالب این که افرادِ جمع، همه زن بودند.

به قسمت زنان ببر.» درخواستم را پذیرفت و مرا به قسمت زنان ۲۰۹ برد. وقتی زنگ مخصوص خبر کردن زن‌های پاسدار را فشرد، سرش را نزدیک گوشم آورد و آهسته گفت: «چی، خون ریزیت زیاده؟» در حالی که خودم را پس می‌کشیدم، با صدائی بلند و لحنی جدی گفتم: «چندبار باید بگم که با پاسدار زن کار دارم.» پس از این ماجرا بود که آن پاسدار خودش را جمع و جور کرد و دیگر گستاخی نکرد.

دختر جوان و زیبایی که زیر بازجوئی متوجه شده بود دچار خون ریزی شده است، گفتگو با بازجویش را برایم باز گفت:

گفتم: «آیا پاسدار زن هم این جا هست؟»

گفت: «چه طور مگه؟»

گفتم: «کاری دارم که باید یه پاسدار زن بگم.»

گفت: «چی، رگل شدی؟ درد هم داری؟ صبر کن خودم برات نوار بهداشتی می‌آرم.» و گویا منتظر پاسخ دوستم نمی‌ماند؛ می‌رود و پس از چند لحظه با یک بسته نوار باز می‌گردد و دختر را به دستشوئی می‌فرستد. اگر نوار بهداشتی دردسترس نبود و شدت خون ریزی به اندازه‌ای بود که لباس زیرت به کلی خیس و خونین می‌شد، بیچاره می‌شدی. در همان روزهای اوّل بازداشت، یک بار که در دستشوئی بودم و کس دیگری را در نوبت ندیدم، به نظرم رسید که خوب است لباس زیرم را بشورم. فکر می‌کردم اگر چند بار فشارش بدهم و خوب آبش را بگیرم، از آن چه به تن دارم به مراتب بهتر است. همین کار را کردم. ولی آن لباس زیر خیس، در آن هوای سرد زمستانی راهروهای اوین، چنان دل درد و کمر دردی به من داد که دردهای دیگرم در برابر آن راحت می‌نمود. بعدها در بند عمومی شنیدم که چند زن زندانی دیگر هم این کار را کرده‌اند و برخی از آن‌ها به عفونت رحم مبتلا شده‌اند. به طور کلی به علت نبود امکانات در زندان، خون ریزی‌های روزهای اوّل بازداشت، هفته‌ها و گاه ماه‌ها ادامه داشت و از طرف گردانندگان زندان هم دارو و درمانی برای زن زندانی فراهم نمی‌شد.

بیشتر زنان زندانی که من دیدم، قاعده‌گی ماهانه‌شان دستخوش اختلال شده بود. دو مشکل، بسیار رایج بود: یکی قطع کامل قاعدگی و دیگری دو سه بار قاعده شدن در ماه. اگر گرفتار مشکل اوّل می‌شدی، با درد و ضعف و کمبود نوار بهداشتی روبرو نبودی؛ در این صورت امّا، اختلالات هورمونی گریبان‌ت را می‌گرفت که عوارض آن چاقی بیمارگونه، بی‌خوابی، پرخاشگری، اضطراب و دل‌شوره بود. قطع عادت ماهانه، اگر طولانی می‌شد، می‌توانست به نازا شدن زن زندانی بیانجامد. این امّا، در آن وضعیت دشوار آخرین چیزی بود که درباره‌اش فکر می‌کردی. آن‌ها که چند بار در ماه قاعده می‌شدند و خون ریزی دائم داشتند، بیشتر رنج می‌بردند. همیشه رنگ پریده، خسته و رنجور بودند. مقدار کم غذای زندان، که کیفیت چندانی هم نداشت،

نمی توانست جبران کننده ی خون های رفته و دردهای کشیده شده باشد. در نتیجه، زندانیان لاغر و نحیف می شدند، بیشتر وقت ها سرگیجه داشتند و هر از گاهی غش می کردند. تنها چیزی که داشتیم و می توانستیم به آن ها بدهیم، آب قند بود. قند را هم با صرفه جوئی در مصرف ۶ حبه ای که جیره ی روزانه مان بود، ذخیره می کردیم.

بیشتر زنانی که به هنگام بازداشت، سقط جنین کرده بودند و یا مدت زیادی در راهروهای بازجوئی نگه داشته شده بودند، ماه ها و سال ها از عفونت رحم رنج می بردند. اما بیماری ی همیشه رایج، قارچ رحم بود. شیوع بیماری به حدی بود که حتّا دختر بچه های دو سه ساله هم به آن مبتلا شده بودند. تعداد "قارچی ها" آن قدر زیاد بود که دو توالت، از شش توالت بند را به آن ها اختصاص داده بودیم. این کار برای پیشگیری از سرایت بیشتر بیماری هم بود. علاوه بر جدا کردن توالت ها، لباس های زیرمان را نیز جدا از هم خشک می کردیم. البته خشک کردن جداگانه ی لباس های زیر، مانند همه ی امور دیگر زندگی ی زندان، با توجه به تراکم جمعیت و محدودیت شدید امکانات، کار ساده ای نبود. درک بهتر این موضوع نیاز به توضیحی درباره ی شکل و شیوه ی خشک کردن لباس زیرهای شسته شده دارد.

هر اتاق بند، دو پنجره داشت و هر پنجره، سه دریچه ی میله دار. از میله به میله، کش کشیده بودیم و لباس زیرهای پائین شسته شده مان را با سنجاق قفلی به کش ها آویزان می کردیم. هر کس هم جای مخصوص خودش را داشت و تنها در آن جا لباس هایش را آویزان می کرد. جای "قارچی ها" در ردیف پائین قرار داشت. به این ترتیب می توانستیم از انتقال بیماری -از طریق چکه های آب آلوده- تا حدی جلوگیری کنیم. برای بهداشت و نظافت بیشتر، هفته ای دو بار این میله ها و کش ها را با کف صابون می شستیم و سپس با محلول کلر ضد عفونی می کردیم.

کرم درمان قارچ که بهداری زندان می داد، تأثیر چندانی بر وضعیت ما نداشت. چرا که درمان کامل بیماری نیازمند فضای باز و نور آفتاب و هوای خشک است و ما بیش از دو سه ساعت در روز جیره ی "هوا خوری" نداشتیم؛ که آن را هم مرتّب نمی دادند. خیلی وقت ها چون "تنبيه" بودیم، هوا خوری برقرار نبود؛ وقتی هم که بود، الزاماً هوا آفتابی نبود. وانگهی مجبور بودیم که همیشه شلوار بپوشیم و این هم به نوبه ی خود بر استمرار بیماری تأثیر می گذاشت.

امکان دیگری که داشتیم، ضد عفونی کردن لباسهای زیر با محلول ساو لن بود. ساو لن را به میزان بسیار محدود و فقط به "قارچی ها" می دادند. خود ضد عفونی کردن هم داستانی داشت. قبل از هر چیز نیاز به ظرفی بود که محلول و لباس ها را به مدت نیم ساعت در آن بگذاری. روشن است که این ظرف می باید شخصی باشد. برای این کار از قوطی های پلاستیکی مایع ظرفشویی که شکل استوانه ای داشت استفاده می کردیم. آن را از وسط می بریدیم که به شکل لیوان بزرگی در می آمد. قسمت بالای آن را هم نگه می داشتیم و به عنوان سرپوش ظرف استفاده می کردیم.

از سال ۱۳۶۲ به بعد، به هر زندانی زن زندانِ اوین، ماهانه یک بسته نوار بهداشتی و یک بسته داروی نظافت (واجبی) می‌دادند. دو بار در سال هم می‌توانستیم از خانواده‌هایمان لباسِ زیر و رو دریافت کنیم. همچنین اجازه دادند که از فروشگاه زندان شورت بخریم. به این ترتیب همیشه چند شورتِ نو داشتیم که می‌توانستیم به زندانیان تازه وارد بدهیم.

اکنون که با ده سال فاصله، به مرورِ زندگیِ پنج ساله‌ام در زندانِ جمهوری اسلامی می‌نشینم، می‌بینم که در تمام آن سال‌ها سعی داشتم جنسیتِم را فراموش کنم. به این دلیل که زن بودن در زندان‌های جمهوری اسلامی با فشاری مضاعف همراه است. همواره در معرضِ انواع و اقسامِ گرفتاری‌ها و آزارهای جنسی قرار داری و خطراتِ ناشی از آن. به همین دلیل شاید از اجباری بودن چادر خوشحال بودم و بیشتر وقت‌ها آن را تا روی چشمانم پائین می‌کشیدم. نوعی احساسِ امنیت به من می‌داد؛ که سخت به آن نیاز داشتم. از این که می‌توانستم اندام و بخشِ بزرگی از صورتم را بپوشانم، خوشحال بودم. و از آن جا که جز پاسدارها و تعمیرکارهای زندان، مردِ دیگری نمی‌دیدیم، غرایضِ جنسی‌ام خاموش شده بود. احساس می‌کردم که به یک گیاه تبدیل شده‌ام و گرایشی هم در تغییر این احساسم نداشتیم. وضعیتِ کلی زندان و بی‌اعتبار بودن موقعیت، در این حالت بی‌تأثیر نبود. ■